

ممکن است باور نکنید، اما همه چیز واقعیت دارد

ناهید معتمدی



عنوان کتاب: چشم بهشتی
نویسنده: دیوید آلموند
مترجم: نسربین و کیلی
ناشر: آفرینگان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷
شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه
تعداد صفحات: ۲۶۳ صفحه
بهها: ۳۲۰۰ تومان
خلاصه داستان

ارین‌لو، ژانویه‌کار و موش گالن با کودکان دیگر در خانه بهزیستی نگهداری می‌شوند. در مورین مادر بار (مریی) می‌کوشند با تخیل و صحبت کردن درباره رویاهایی که می‌بینند، آن‌ها را گفتاردرمانی و بازی‌درمانی کند. ارین‌لو و ژانویه‌کار قصد فرار دارند. دوست دارند آزاد شوند. قایقی درست می‌کنند، راهی رودخانه میدنز می‌شوند. موش به آن‌ها ملحق می‌شود و هر سه از رودخانه می‌گذرند. در جایی که لجن‌زاری است، قایق به لجن می‌نشیند. آن‌ها با تلاش خود را به ساحل و خاک سفت می‌کشانند. در آن‌جا با پدر بزرگ و دختر کوچولویی آشنا می‌شوند. آن‌ها در ساختمان پُر رمز و رازی هستند که پُر از انبار وسایل مختلف و خوراکی است. پدر بزرگ در بخش حراست ساختمان، دائم در پشت میز مشغول نوشتن خاطرات است و از چشم بهشتی مراقبت می‌کند. او دختری است که پدر بزرگ او را از رودخانه میدنز گرفته است. موش و پدر بزرگ رودخانه را گود می‌کنند تا شاید گنجی بیابند. روزی موش ضمن کندن رودخانه، به جسدی برمی‌خورد. ژانویه و ارین‌لو جسد را از لجن بیرون می‌آورند. پدر بزرگ نام قدیس بر او می‌گذارد. بعد از این که لجن بر تن خشک می‌شود، پدر بزرگ نیز پشت میز مشغول فوت می‌کند. روح قدیس و پدر بزرگ به رودخانه میدنز بازمی‌گردد. ژانویه و ارین‌لو و موش گالن وسایل چشم بهشتی را جمع می‌کنند و هر چهار نفر به خانه بهزیستی برمی‌گردند. مورین و دیگر بچه‌ها منتظر آن‌ها بودند. ارین از مورین (مادر بار) می‌خواهد که اجازه دهد چشم بهشتی (آنا) در خانه بهزیستی بماند و با آن‌ها زندگی کند. مادر ژانویه دنبالش می‌آید و او را می‌برد و کودکان آسیب‌دیده، با رویاهای شان در آن‌جا به زندگی ادامه می‌دهند.

«ما بچه‌های آسیب‌دیده‌ای هستیم. همه ما والدین خود را از دست داده‌ایم. به همین دلیل، در این خانه که وایت گیتز نام دارد، زندگی می‌کنیم. حصار فلزی خانه را احاطه کرده است. این خانه را خانمی به نام مورین اداره می‌کند. او همیشه می‌گفت مادر بچه‌های آسیب‌دیده‌ای هستیم. از همان ابتدا امکانات ما نسبت به بچه‌های دیگر محدودتر بوده است. می‌گفت اگر با او همکاری کنیم، دلیلی ندارد ما هم یکی از بهترین آدم‌ها از آب در نیاییم. حدود ۱۲ نفر در این‌جا زندگی می‌کنیم. بعضی از ما وجودمان لبریز از غم است و غرق در رنج هستیم. بعضی قلبی شکسته و روحی آزرده داریم. اما بیشترمان همدیگر را دوست داریم و مراقب هم هستیم. همیشه می‌دانستم اگر یکدیگر را دوست داشته باشیم، می‌توانیم وجود روان‌پزشک‌ها، روان‌شناس‌ها، کارکنان تأمین اجتماعی، پرستارها، بازی‌درمان‌گرها، مددکاران اجتماعی و مأموران بهداشت را تحمل کنیم و می‌دانستیم که می‌توانیم گوشه‌ای از بهشتی را

که همه گم کرده بودیم، پیدا کنیم و...»

این حرف‌ها از زبان راوی داستان، دختر نوجوانی است که با ژانویه‌کار و موش‌گالن از خانه بهزیستی قصد فرار دارند و در رخدادهای داستان، نقش اصلی ایفا می‌کنند.

داستان بلند واقع‌گرا، با درون‌مایه روان‌شناختی-اجتماعی، هستی‌شناسانه و فلسفی از زبان ارین‌لو، شخصیت اصلی داستان روایت می‌شود. موضوع داستان، کودکان بی‌سرپرست و آسیب‌دیده است. مورین (مادریار) سعی دارد رابطه نزدیک و عاطفی با آن‌ها داشته باشد. آن‌ها داستان‌هایی برای همدیگر می‌گویند که زاده تخیل و رویای آن‌هاست. آن‌ها یکدیگر را دوست دارند. آرزو دارند به آزادی برسند و به خانواده خود بازگردند. موضوع فرار، تجربه‌ای است که هر سه نوجوان پشت سر می‌گذارند و به شناخت و تحول فکری می‌رسند. این موضوع در برخورد دوباره در خانه بهزیستی، بسیار بارز و مشخص است. داستان محور دورانی دارد. آغاز از زبان ارین‌لو و واقعه رودخانه میدنز و موضوع چشم بهشتی بازگو می‌شود. طرح داستان باز است و مخاطب را به جریان زندگی کودکان، بعد از پایان داستان مشغول می‌دارد. پیرنگ داستان قوی و رابطه کنش‌ها، منطق درونی داستان را مستندتر جلوه می‌دهد. کنش‌ها در فضایی بیش می‌رود که مخاطب خیال می‌کند خود در جریان حوادث قرار دارد. با کنجکاوی ژانویه‌کار و همدستی با ارین‌لو، رازها و گنج‌ها برملا می‌شود. حوادث طوری زمینه‌چینی شده که انگار تقدیری در کار است. دست تقدیر سه مسافر فراری از خانه بهزیستی را به آن‌جا آورده تا چشم بهشتی به دست آن‌ها سپرده شود و پدر بزرگ با خیال راحت چشم بر هم گذارد.

در خانه، کودکان انتظار روزی را دارند که رویاها و تخیل‌شان به حقیقت پیوندند. آن‌ها داستان‌هایی را که زاده رویا و واقعیت ذهنی‌شان است، خلق می‌کنند. این آرزوها را واقعی می‌پندارند و بی‌صبرانه منتظر تحقق آن‌ها هستند؛ همان‌طور مادر ژانویه‌کار به دنبالش آمد و او را از خانه بهزیستی برد و او به آغوش خانواده برگشت. غرور و شخصیت متحول و شجاع و ترس ژانویه و ارین‌لو و دوستی و عاطفه بین آن‌ها، به لطافت داستان می‌افزاید. تغییر رفتار مورین (مادریار) نیز بعد از بازگشت آن‌ها به خانه، نشانه تحولی است که در همه شخصیت‌های داستان مشاهده می‌شود.

یک داستان واقع‌گرای معاصر، از پیرنگ گرفته تا شخصیت‌های آن، با زندگی مردم واقعی در جهان معاصر پیوند دارد. داستان چشم بهشتی، از این نوع داستان‌هاست. موقعیت‌ها و روابط فردی شخصیت‌ها به گونه‌ای است که در دنیای معاصر می‌شناسیم. معمولاً در داستان‌های واقع‌گرا، فرا طبیعت نقش ندارد، ولی در داستان چشم بهشتی، فرا طبیعت نقش عمده دارد و روح و رویا، هم‌چنان با زندگی شخصیت‌ها تنیده شده که باورپذیر جلوه کند.

«ویلسون گروه کوچکی آدمک درست کرده بود. یکی از آن را جلوی صورتش گرفت و به آن فوت کرد. دستش را

از روی آدمک برداشت، آدمک به همان شکل ایستاده بود. به آدمک چشم دوخت. آهسته گفت: "دیدی حرکت می‌کند؟" آدمک را برداشت. نگاهش کرد و بر آن دمید. واقعاً حرکت آدمک را دیدیم. دیدم مثل موجودی زنده دست‌گلی‌اش را بلند کرد؟ واقعاً دیدیم که آدمک طوری به جلو خم شد که انگار می‌خواست از ویلسون دور شود.» (صفحه ۴۰)

«آن وقت صدای ماما را شنیدم: "ارین! ارین!" دست‌هایش را احساس کردم که مرا گرفته بود و مانع فرو رفتنم می‌شد. آهسته گفت: "ارین" حرکت کن! تسلیم نشو! کمکم کرد تا خود را بیرون کشیدم، مرا بالا کشید.» (صفحه ۶۴)

سبک ادبی و تأثیرگذار، به پیرنگ و شخصیت‌پردازی و درون‌مایه توجه می‌کند و توصیف‌های روشن، گفت‌وگویی باور کردنی، نمادگرایی، صنایع ادبی و شگردهای سبکی دیگر را با دقت و موشکافی در روند متن داستان به شکلی جای می‌دهد که یک‌دستی و هماهنگی زبان و نثر و عناصر دیگر را دربردارد. زبان و ترجمه داستان، بسیار روان و پُر کشش و عاطفی است. حرکت و پویایی و منطق واقعیت‌گرا در جای‌جای داستان، بر کشش عاطفی زبان افزوده است. توصیف‌های زیبا در سراسر داستان چاشنی زیبایی نثر و زبان است.

امید به آینده، زندگی و زندگی کردن (زیستن)، از ویژگی‌های این داستان است: تا جایی که از زبان شخصیت اصلی داستان «ارین‌لو» می‌خوانیم: «زنده بودن و زندگی را در این دنیا در همان خانه و میهن شکل دوست دوست دارم.» (صفحه ۳۵۵)

داستان سبک زندگی، هستی، زیستن و شاد زیستن را به مخاطب منتقل می‌کند، شخصیت‌ها باورپذیرند و با رشد، ماندگاری، ناسازگاری‌های خانوادگی و تنش‌ها کنار می‌آیند و کشمکش تکامل می‌یابد. همه شخصیت‌ها همانند انسان‌های واقعی رفتار می‌کنند. میل هستی‌شناسانه و فلسفی در داستان، نماد پرنده زندگی در داستان را قوت می‌بخشد... «پرنده زندگی»؟ ما از تاریکی به این دنیا پا می‌گذاریم. هیچ سر نخ‌ی از جایی که آمده‌ایم، نداریم. اصلاً نمی‌دانیم به کجا می‌رویم. اما زمانی که در این دنیا هستیم، اگر به حد کافی شجاعت داشته باشیم، بال‌هایمان را بر هم می‌زنیم و پرواز می‌کنیم.» (صفحه ۳۶)

لحن و بیان داستان، پیشینه و سرشت شخصیت‌ها و موقعیت‌ها را آشکار می‌کند. لحن داستان، آهنگ احساسات گوینده داستان است که کاملاً از هدف و نیت گوینده داستان خبر می‌دهد. «ارین‌لو» راوی این داستان است. آوای زبان و لحن بیان او، زیر و بم صدای او فضای گفت‌وگوها و کنش‌های رفتاری و کلامی را با دیگر عناصر داستان هماهنگ می‌کند و داستانی پویا و ماندگار می‌آفریند. او در پایان داستان می‌گوید: «این داستان، مانند همه داستان‌ها پایان مشخصی ندارد، ادامه می‌یابد و ادامه می‌یابد، با دیگر داستان‌های جهان در هم می‌آمیزد. این هم سهم ما از کل آن داستان است. ممکن است باور نکنید، اما همه چیز واقعیت دارد.»

**یک داستان
واقع‌گرای معاصر،
از پیرنگ گرفته
تا شخصیت‌های
آن، با زندگی
مردم واقعی
در جهان معاصر
پیوند دارد.
داستان
چشم بهشتی،
از این نوع
داستان‌هاست.
موقعیت‌ها و
روابط فردی
شخصیت‌ها
به گونه‌ای است که
در دنیای معاصر
می‌شناسیم.
معمولاً در
داستان‌های واقع‌گرا،
فرا طبیعت
نقش ندارد،
ولی در داستان چشم
بهشتی،
فرا طبیعت نقش
عمده دارد و
روح و رویا،
هم‌چنان با زندگی
شخصیت‌ها
تنیده شده
که باورپذیر
جلوه کند**